

آیا جبهه ملی آرزویی دست نیافتنی است؟

منوچهر تقوی بیات

دکتر مصدق تنها ایرانی مردم دوستی است که نه با گفته بلکه در عمل، ملت ایران را به پیروزی و بزرگی رساند اما دریغ که ما مردم هنوز هم این پیروزی را درک نکرده ایم و سنگ بنایی که او در سال ۱۳۲۸ به نام جبهه ملی نهاد، نتوانستیم نه تنها یک خشت بر آن بیفراییم، بلکه با درک نادرست از آنچه او کرده است، گاهی کارهای او را وارونه هم جلوه داده ایم و نام و یادگارها و روش او را، حتا از راه دوستی، به لجن کشیده ایم.

با یاد جانباختگان آزادی و استقلال ایران و با یاد حکومت مشروطه و حکومت ملی که ساقط گردید!

هم میهن گرامی آقای سرژ اراکلی با درود به شما و همه ی ایرانیان ایران دوست که زندگی و جان خود را در راه میهن؛ ملت ایران، جبهه ای ملی، توده ها و خلق ها ارزانی داشتند و می دارند.

آقای محسن یلفانی مقاله ای نگاشته اند زیر نام؛ «» ادای دین به جبهه ملی» که به گفته شما " گذری پرواز گونه از فراز ۶۰ سال تاریخ معاصر ایران بر محور جبهه ملی و سرنوشتش بود". با آن که گویا ما هر سه تن، این ۶۰ سال را با چشم دیده ایم، اما شیوه ی بیان و تحلیل مان از این دوران یکی نیست. به گفته ی مولوی بلخی: « در کف هریک اگر شمعی بدی / اختلاف از گفتشان بیرون شدی». به دلیل جهان بینی های گوناگون، یکی جبهه ملی را راه رهایی می بیند و دیگری آن را "حبل المتین" می داند. من بر این باورم که ناکامی و شکست مردم ایران در این ۶۴ سالی که از بیانگذاری جبهه ملی به دست دکتر مصدق گذشته است، کنشگران سیاسی در ایران، دکتر مصدق را همچون یک شخصیت و یک مقوله ی سیاسی نشناخته اند و آنچه او در درازای بیش از شصت سال زندگی پربار سیاسی اش گفته و انجام داده است، به درستی فراموش کرده اند.

دکتر مصدق تنها ایرانی مردم دوستی است که نه با گفته بلکه در عمل، ملت ایران را به پیروزی و بزرگی رساند اما دریغ که ما مردم

هنوز هم این پیروزی را درک نکرده ایم و سنگ بنایی که او در سال ۱۳۲۸ به نام جبهه ملی نهاد، نتوانستیم نه تنها یک خشت بر آن بیفراییم، بلکه با درک نادرست از آنچه او کرده است، گاهی کارهای او را وارونه هم جلوه داده ایم و نام و یادگارها و روش او را، حتا از راه دوستی، به لجن کشیده ایم.

شما آقای محسن یلفانی و آقای سرژ اراکلی، با آن "گذر پروازگونه" ی خود، مرا هم به بازنگری به زندگی ام واداشتید، دیدم که ما مردم این روزگار، در برابر بزرگی دکتر مصدق چقدر کوچک و ناچیز هستیم. من با آن که آرزو داشتم چون او باشم و راه او را بروم، پس از کنگره ی ۱۳۴۱ [که دکتر مصدق به آن پشت کرد]، کنگره ای که راه به جایی نبرد، من نیز مانند دیگر هم میهنانم به آرزویم نرسیدم. دکتر مصدق با آن نگاه تیز بین و ژرف از آن کنگره و برپاکنندگاناش دلسرد شد و همچنان در تنهایی و در زندان احمدآباد ماند تا دق مرگ شد. تلاش های برخی از کنشگران سیاسی برای برپایی جبهه ی ملی سوم هم به جایی نرسید و برخه ی من هم از آن تلاش، زندان بود و بس. جبهه ملی چهارم هم نتوانست آرزوی دکتر مصدق را در برپایی جبهه ملی به انجام برساند. جبهه ی دموکراتیک ملی نیز با ضربه های چوب و چماق خمینی و حزب الله اش در نطفه کشته شد. انگلیس ها و سرمایه داری جهانی با هرگونه جبهه یا حرکت ملی در ایران دشمنی کرده اند و این دشمنی همچنان ادامه دارد.

همان گونه که دیدیم تا کنون جبهه ای فراگیر با آرمان های ملی، به معنایی که دکتر مصدق گفته بود، پدید نیامده است. از کودتای اسفند ۱۲۹۹ به این سو و پس از تشکیل آن حکومتی که آبرون ساید ساخت، سرمایه داری وابسته، دشمن اقتصاد ملی و فرهنگ ملی ما بوده است و راه را بر رشد ملی ما بسته است. اگر داد و ستد اقتصادی، برپایه ی انصاف و برابری نباشد، اقتصاد ملی رشد نمی کند. بنا بر جهان بینی دکتر مصدق، کالای خارجی دشمن ملت ایران است. هنوز هم هرکس کالای خارجی می خرد، آب به آسیاب سرمایه داری وابسته می ریزد و دشمن اقتصاد ملی، فرهنگ ملی و ملت ایران به شمار می رود. " ایرانی جنس ایرانی بخر" دیگر معنای خود را از دست داده است. اقتصاد ملی که رشد نکرد فرهنگ ملی هم از بین می رود. مفهوم ملی و اندیشه ی ملی نیز، معنای خود را از دست می دهد. درست کردن جبهه ی ملی بدون اقتصاد و اندیشه ی ملی نیاز به هزاران هزار دکتر مصدق دارد.

آقای سرژ، شما پرسش بجایی را از آقای محسن یلفانی کرده اید و آن این که ؛ « آیا مردم ایران دینی به جبههء ملی دارند؟ » و در

پایان نوشته‌ی خود باز می‌پرسید: « و می‌پرسم آیا جبهه‌ی ملی با چنین کارنامه‌ی دینی به گردن مردم ایران دارد؟ و یا بر عکس؟ »، اما مشکل زمانی پدید می‌آید که هر یک از ما، واژه‌ها یا مفاهیم ملی، مردم ایران یا ملت ایران، یا توده‌ها و خلق‌ها را از "جبهه‌ی ملی" و یا از خودمان و یا از ایران تفریق کنیم. به باور من و با شناختی که من از دکتر مصدق دارم، او هرگز نمی‌خواست است جبهه‌ی بسازد که " هیئت متواضع و ناتوانی" داشته و جدا از مردم ایران و " سعادت ملت ایران و تأمین صلح جهانی" بوده باشد و در تاریخ ملت ما نامی تهی جلوه کند که به درد ملت ایران نخورد. او با نام جبهه‌ی ملی ایران، راهی روشن و پیروزمند فرا راه فرزندان این مرز و بوم؛ رنجبران، کارگران، کشاورزان، توده‌ها، خلق‌ها، دانش‌آموختگان، زنان و مردان ایرانی و مردم جهان نهاد، افسوس که نیاموختیم!

اگر به دو عبارتی که در آغاز قانون ملی شدن نفت آمده است با خردورزی و ژرف نگری بیاندیشیم، آرمان‌ها و جهان بینی دکتر مصدق در آن مانند روز روشن است:

به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرارگیرد.

من نوشته‌ی شما و آقای محسن یلفانی را چندین بار و با موشکافی خواندم تا ببینم چگونه می‌توانم در خواندن تاریخ روزگار خودمان و مفاهیمی چون "دکتر مصدق"، "ملت ایران"، "جبهه ملی"، "مردم"، "ایران"، "عدالت اجتماعی"، "برادری"، "برابری"، "ملی کشی" و از این دست، با شما به تفاهمی مشترک دست پیدا کنم. اگر ما دکتر مصدق را که دیگر امروز یک شخصیت یا پهلوانی مرده نیست، بلکه مانند برابری و یا سعادت، یک مفهوم است، درست درک نکنیم، به تفاهم نمی‌رسیم. جبهه‌ی ملی هم مانند "ملت ایران" و "دکتر مصدق" مفهوم عمیق و گستره‌ای است که باید درک درست و مشترکی از آن به دست آورد.

با اجازه‌ی شما و آقای یلفانی و پوزش از ملت ایران از کم و کاست دانش خود و برای روشن شدن درکی که من از این مفاهیم دارم، دانش و خرد ناچیز خود را در ترازوی داوری مردم می‌گذارم " تا که قبول افتد و چه در نظر آید (حافظ) " :

در اینجا من از آخرین بند نوشته‌ی آقای یلفانی آغاز می‌کنم تا جهان بینی خود را درباره‌ی برخی مفاهیم آن روشن سازم. ایشان می

نویسد: « کسانی هم که به کار بردن اصطلاح ثقیل «حبل الممتین» را برای آن هیئت متواضع و ناتوانی که امروز از جبههٔ ملی باقی مانده، مبالغه‌آمیز و بی‌خردانه می‌دانند، کافی است به حاصل تلاش‌های این سی و چند سالهٔ خود بیاندیشند و درجهٔ آشفتگی و ناتوانی سازمان‌ها و تشکلهائی را که در این سال‌ها سربرآورده‌اند و فروخته‌اند، با بازماندهٔ جبههٔ ملی مقایسه کنند.»

این نوشته حقیقت و واقعیتی را در بر دارد که کمتر کسی می‌تواند خرد و داد را ندیده گرفته و درستی جان کلام او را به چالش بگیرد. پس من نیز گفته‌ی او را نمی‌توانم "بی‌خردانه" بدانم. اما نمی‌دانم خرد را شما و من و دیگر هم میهنان مان همه یک‌سان درک می‌کنیم؟ شوربختانه لغت نامه‌ی دهخدا خرد را با عقل برابر دانسته است: « خرد. [خ ر] (ا) عقل. (برهان قاطع) (از انجمن آرای ناصری) (از آندراج). دریافت. عقل. ادراک. تدبیر. فراست. هوش. دانش. زیرکی. (ناظم الاطباء) (از شرفنامهٔ منیری). لُبُّ. حِجْر. دهاء. زور. زور. حِجِی. حَصَاة. حِلْم. نُهْیة. نهی [ن / ن ه ن] . روع. ناطقه. (یادداشت بخط مؤلف)

□ :

خرد بیخ او بود و دانش تنه

بدو اندرون راستی را بنه . ؟ (از حاشیهٔ فرهنگ اسدی نخجوانی).

اما همان‌گونه که فرهنگ اسدی نوشته خرد با [ratih یا ratâ] یعنی رادی و راستی رابطه درونی دارد و ریشه یا بن درختی است که تنه‌ی آن دانش است. خرد که در زبان اوستایی [xratu] (فره وشی، بهرام فرهنگ زبان پهلوی ص. ۶۲۷) نامیده می‌شود در گذشته‌های دور، دارای دو بخش بوده که بخش اول آن [(هر، کل، همه = xra=har)] (هماجا. ص ۲۶۳) یعنی همه یا مردم و بخش دوم آن (ratu) است که به معنای رادی و راستی است. خرد از درون مردم می‌روید و می‌جوشد و چشمه‌ی آن دانش است. اما لغت نامه درباره‌ی عقل می‌نویسد: « . . . |در اصطلاح فلسفی، جوهر مستقل بالذات و بالفعل که اساس و پایهٔ جهان ماوراء طبیعت و عالم روحانیت است، و همان است که در تعریف آن گوینده‌ی جوهر مجرد مستقلی ذاتاً و فعلاً عقل است، . . . » پس می‌توانیم دریابیم که خرد واژه‌ای است باستانی و کاربردی دیرینه دارد و با عقل که از زبان عربی و آموزش‌های اسلامی وارد زبان و فرهنگ ما شده است، یکی نیست. همه‌ی مفاهیمی که آقای یلفانی و آقای سرژ اراکلی یا این نگارنده، در نوشته‌ی خود آورده‌ایم با جهان بینی ما، کار دارد. آموزش و آگاهی‌های ناهمگن و گاه نادرست

و استعماری، با ما کاری کرده است تا ما، دورانی را که از سر گذرانده ایم، گونه گون و ناهمگن ببینیم یا تفسیر کنیم.

بخش پایانی این بند از نوشته ی آقای یلفانی واقعیت تلخی را آشکار می سازد که بسیاری از هم میهنان ما هنوز و هر روز، انگشت پشیمانی به دندان می گزند. . . . کافی است به حاصل تلاشهای این سی و چند ساله خود بیاندیشند و درجه آشفنگی و ناتوانی سازمانها و تشکلهائی را که در این سالها سربرآورده اند و فرو خفته اند، با بازمانده جبهه ملی مقایسه کنند. »

جا دارد از زنده یاد دکتر مصطفی رحیمی یاد کنیم و سپاسگزار باشیم که، به خمینی نوشت: « چرا با جمهوری اسلامی مخالفم » و در آنجا افزود: « . . . ت- اگر شما حاکمیت مطلق ملت را بپذیرید، مردم ایران که تاکنون تقریباً در همه قیام های خود بالمآل شکست خورده اند و پس از قرنهای می توانند نفسی به راحتی بکشند و در فردای پیروزی جشنی دو گانه (سقوط استبداد سیاه و استقرار حکومت مردم) برپا سازند.»

به یاد بیاوریم خلقی هایی که راه خود را از ملت ایران جدا کردند. به یاد بیاوریم کارگران و کارگر نماهایی که خود را تافته ی جدا بافته ای از ملت ایران می دانستند. به یاد بیاوریم خلق مسلمان و مسلمان هایی را که پیش از بهمن ۵۷ ملی بودند و دم از ملت می زدند و ناگهان ملت را سرگردان و شگفت زده رها کردند و به امت گرویدند. این برادران مسلمان ما نمی دانستند و شاید هنوز هم نمی دانند که تا آزادی و استقلال برای ایران نباشد، دین هم نخواهند داشت. آن ها و در نتیجه مسلمانان ایران و ملت ما، بهای گزافی برای این نادانی پرداختند. از آن میان جگر خراش ترین شان به خاک و خون کشیدن دکتر کاظم سامی کرمانی رهبر سوسیالیست های مسلمان، به دست فرمانروایان حکومت اسلامی است. حتمن آقای ابوالحسن بنی صدر و دکتر حبیب اله پیمان که جان بدر برده اند، مانند دوستان و هم کیشان دیگر دکتر سامی خوب می دانند که او پس از دیدار از خمینی در پاریس پاک دلباخته ی سادگی ظاهری و دین داری او شده بود. اما یک سال نکشید که دکتر سامی پس از یک نشست خصوصی با خمینی به نقشه ی او درباره ی پخش مواد مخدر و از بین بردن جوانان میهن ما پی برد و از او دوری گزید و از دولت موقت هم استعفاء کرد. افسوس که بسیار دیر شده بود! اگر این مؤمنان چشم و گوش بسته، یا حتا کمونیست ها یا روشنفکران ملی و یا شما و من، کمی در پیشینه ی خمینی و وابستگی هایش به سردمداران کودتای ننگین ۲۸ مرداد، کند و کاو کرده بودیم،

ملت ایران به این روزگار سخت و سیاه دچار نمی شد. خمینی و اربابانش با آگاهی کامل از سادگی و خوش باوری مسلمانان، برخی از این گونه مومنان را ابزار فریب دادن ملت ایران ساختند و با یک دولت موقت ناتوان و نادان، آرمان انقلاب مشروطیت و آرزوی دکتر مصدق یعنی؛ استقلال و آزادی مردم ایران را، به تاراج بردند.

در این نادانی خانمانسوز همه ی ما کم و بیش گناهکاریم؛ به ویژه درس خوانده ها و دانشگاه رفته ها و بیشتر از همه، «روشنفکران»، «فیلسوفان» و فعالان سیاسی، بیش از توده های مردم گناهکارند، چون ما همه پند دانای توس، فردوسی بزرگ را حماسه و افسانه پنداشتیم. اگر ما معنای پند او را که گفته است: «توانا بود هر که دانا بود» در نیافته ایم، کوتاهی از ما و اندیشه ی ماست. بیچاره ملتی که چنین پندی را به گوش نگیرد و به کار نبرد و بیچاره ملتی که از نادانی و ناتوانی به قهرمان احتیاج داشته باشد.

با این که با جان و گوهر گفته ی آقای یلفانی هم دلی دارم و آن را می پذیرم اما برخی از مفاهیم که در نوشته او آمده برای من گران است و به هیچ روی آن ها را نمی پسندم چون برداشتی دیگر از آن ها دارم. نخست واژگان «حبل المتین» است. لغت نامه ی دهخدا درباره ی حبل چنین می نویسد: «حبل [ح -] (ع ا -) رسن . (دهار) (معجم البلدان). طناب . ریسمان . آنچه به آن بندند. بند. . . در پایین همان صفحه جایی معنای افسار از آن به دست می دهد که می نویسد: «حبلک علی غاربک؛ صیغه ً طلاق بود در قدیم . مثل اینکه در فارسی در غیر مورد طلاق گفته میشود: افسارت بگردنت . یعنی امر و کار تو با تو. . . » و در معنای حبل المتین می نویسد: «حبل المتین. [ح - ل ل ° م -] (ع ا - مرکب) رسن استوار. رشته ً محکم. عروة الوثقی. || شریعت اسلام. || قرآن. (دهار) (دستور اللغه ً ادیب نطنزی). و در شواهد ذیل گاه معنی شریعت و گاه قرآن و گاه شاید معنی اصلی آن مراد باشد . . .»

اگر آخوندها و پیروان ایشان و لغت نامه ها، شریعت اسلام را چنین ریسمان یا افسار محکمی به گردن امت خود می دانند، جبهه ملی را دکتر مصدق راه رهایی ملت ایران از ستم و اسارت بیگانگان می دانست. گرچه خود آقای یلفانی نیز می نویسد: « . . . در روزگاری که همگان در پی یافتن حبل المتینی برای گریز از انزوا و تفرق چاره ناپذیر. . . » که گویا حبل المتین را به گونه ای به معنای راه «گریز از انزوا» دانسته است.

به باور من در ایران حزب و سازمان و انجمن و یا اتحادیه و تشکیلاتی ملی اجازه فعالیت ندارد که بخواهد و یا بتواند بر پایه ی رهنمود دکتر مصدق، جبهه ای بسازد. هر گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی در ایران قدغن و غیرممکن است. گروه ها ، قوم ها ، انجمن ها و سازمان های صنفی نیز جبهه ای به وسعت ملی نساخته اند که " هیئت متواضع و ناتوانی" باشد که بتوان از آن افسار استواری ساخت. دکتر مصدق دو سال پیش از آن که از تنهایی و بی کسی و یا به گفته ی شما آقای سرژ اراکلی "از سرگشتگی و بی عملی" و یا "خطاکاری ها" ی آن ها و ما ، در زندان احمدآباد دق مرگ شود، در تاریخ بیست و هشت فروردین ماه ۱۳۴۳ در پاسخ به نامه ی کمیته ی سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، درباره ی معنای جبهه ی ملی چنین نوشت: « . . . جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دستجاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند. این مرام چیزی نیست که یک عده قلیل و هر قدر صاحب فکر، بتوانند در مملکت آن را اجرا نمایند، بلکه مجری این مرام باید ملت ایران باشد گذاردن یک عده ای در خارج و عدم پذیرش آن بهر عنوان که باشد بر خلاف مصالح مملکت است. . . » [کتاب نامه های دکتر مصدق ، گرد آورنده : محمد ترکمان جلد اول ص.۳۲۲].

کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [یادمان باشد که این کودتا را جورج کندی یانگ، فرمانده ی شاپور ریپورتر و جاسوسان انگلیس تدارک دیدند و آمریکایی ها مجری خواسته های آنان بودند]، زندانی کردن دکتر مصدق و عقیم ساختن آرمان های جبهه ی ملی، با امکانات وسیع بومی و جهانی، کوشش در بدنام کردن دکتر مصدق و جبهه ملی ایران، کارساز بوده است و امروز هر کس می تواند ایرادهای بسیاری به کاری بگیرد که خود نیز در ناکارآمد بودن و شکست آن، نقش داشته است. اگر جبهه ملی کارایی نداشته و یا ندارد از یک سو گناه آن حکومت های ضد مردمی است و از سوی دیگر گناه ماست که معنای مفاهیمی مانند جبهه ی ملی یا دکتر مصدق و ملت ایران را درنیافته ایم. به باور من آقای یلفانی و آقای سرژ اراکلی و هرکسی که دل به اینگونه پرسش ها می سپارد و از سر دلسوزی به دنبال گشودن گره ی آزادی و استقلال مردم ایران است، درد مشترکی دارد و بیداد است که ما به جای پیدا کردن راه رهایی، بخواهیم نمک به زخم مشترک مان بپاشیم. ما باید با خط مشخص و برجسته ای حساب مردم ایران و دشمنان مردم ایران را از هم جدا کنیم.

هم میهن گرامی آقای سرژ، اگر شما از روی آگاهی و با اراده و

تصمیم خود چند سالی را به "ملی کِشی" در زندان گذرانده ای، ملت ایران ناخواسته از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تاکنون، به ملی کِشی ادامه داده و قربانی می دهد. ملی کِشی : « اصطلاحی که زندانیان سیاسی برای آنهایی که بعد از اتمام حکم صادره از سوی دادگاه های نظامی از سال ۱۳۵۴ به اوین برده شده و قرار بازداشت مجدد برایشان صادر و بدون ارتکاب جرم و محاکمه زندانی می شدند. بکار می بردند. « نوشته ی شما می گوید: « . . . بدون ارتکاب جرم و محاکمه زندانی می شدند.» آیا سیاسی بودن جرم است؟

برابر ماده ۱۸ و ماده ۱۹ اعلامیه ی حقوق بشر داشتن باور و عقیده ی سیاسی برای هیچ کس جرم نیست و هیچ دادگاهی اجازه ندارد مردم آزاد و آزاده را محکوم و زندانی کند. ملی کِشی هم مانند « حکم صادره از سوی دادگاه های نظامی » ستم است و ستمی افزوده به شمار می آید. به باور من، گویا زندانیان سیاسی محکومیت نخستین را محکومیت صادره برای حزب و سازمان و عقیده ی سیاسی ویژه می دانستند. حکم بدون محاکمه را به پای وفاداری به ملت ایران و تسلیم نشدن در برابر ستم ملی می گذاشتند. آن پهلوانان گمنام این گونه زندانی کشیدن در راه ملت ایران را ملی کِشی نامیدند.

نتیجه ی این گفتمان را می توانم این گونه خلاصه کنم:
جبهه ی ملی تلاش همه جانبه ی مردم یک کشور برای به دست آوردن آزادی و استقلال است و تا زمانی که چنین جبهه ای پدید نیاید مردم ایران روی آزادی و استقلال را نخواهند دید. کسی جز ملت ایران [که شما و من هم جزئی از آن به شمار می رویم]، نمی تواند این آرزو را به سر انجام برساند. مردم ما زمانی به پیروزی می رسند که همه ی اختلاف نظرها را کنار بگذارند و با حفظ آرمان و اندیشه ی سیاسی خود در تداوم و پیروزی جبهه ملی بکوشند. کالای خارجی و سرمایه داری وابسته - واسطه و رانت خواران، دشمن اقتصاد ملی، فرهنگ ملی و اندیشه ی ملی است. تا هر ایرانی برای خانه ی خود خشتی و ستونی نسازد، حتا اگر نه که "با خشت جان خویش" 1، این مختصر ویرانه هم از دست خواهد رفت. هر راه حل سیاسی، حتا اگر در برگ های قران پیچیده شده یا از تراوش اندیشه ی هر فیلسوفی باشد، باید برای پیروزی جبهه ملی و در راه "سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی"، باشد. هر ایرانی آگاه و میهن دوستی باید خود را یک دکتر مصدق بداند و برای نجات میهن اش و خانه اش تا پایان زندگی اش بکوشد. همه ی آن هایی که زندگی خویش را در آرزوی رسیدن به آزادی و خوشبختی خودشان و مردم، به بیراهه رفته اند، اگر هنوز

راه درست را نیافته اند که هیچ، وگرنه راه همان است که دکتر مصدق تا پای جان در پیروزی آن تلاش کرد. از او پیروزمندتر تاکنون ندیده ایم. او در برابر چشم همه ی جهانیان چرچیل و حقوق بگیرانش را هم در داخل ایران و هم در سازمان ملل و هم در دادگاه بین المللی لاهه، شکست داد. سرنگونی حکومت ملی دکتر محمد مصدق با پول و نیروی نظامی و جاسوسان دو کشور بزرگ و جهان خوار، یک شکست سیاسی نیست، بلکه شکست در جنگی نابرابر و ضد انسانی است. اما پیروزی معنوی و قضایی او در دادگاه نظامی، آخرین پیروزی اوست. او در آن بی دادگاه رسوا برای شاه دست نشانده و ژنرال هایش آبرویی باقی نگذاشت و انگلیس و آمریکا را نیز رسوا ساخت.

استکهلم - شانزدهم مردادماه خورشیدی برابر با هفتم اوت ۲۰۱۳ میلادی

[1]-

بهبهانی، سیمسن، شعر دوباره می سازمت وطن، تارنمای ایران بوم، و

نیز: <http://www.youtube.com/watch?v=dcj1Q6VlnG8>